



هنوز راه خانه باز است

در فرهنگ ایرانی و اسلامی ما نیز «بازگشت» واژه غریبی نیست. بخش مهمی از اخلاق ما بر باز گذاشتن راه رجوع بنا شده است. قرار نیست انسان را تا پایان عمر در لحظه‌ای از گذشته‌اش منجمد کنیم و یگویم تو همان کسی هستی که ده سال پیش فلان سخن را گفتی. انسان حق تغییر دارد. حق تجدیدنظر دارد. حق بازگشت دارد و جامعه نیز حق دارد از این بازگشت برای ترمیم خودش استفاده کند. اینجاست که استعاره قدیمی وطن به مثابه «مادر» هنوز زیباست؛ اما فقط همین قدر: مادر ممکن است از فرزندش دلگیر باشد، اما وقتی فرزند به خانه برمی‌گردد، جای او را از سر سفره حذف نمی‌کند. این به معنای بی‌ارزش دانستن وفاداری فرزندان نیست که تمام این سال‌ها مانده‌اند، سختی کشیده‌اند و در روزهای تلخ و شیرین کنار این خانه بوده‌اند. حرمت ماندن آنان محفوظ است؛ همان‌گونه که حرمت بازگشت دیگری باید محفوظ باشد. خانه‌ای که فقط راه خروج داشته باشد و راه بازگشت نداشته باشد، دیگر چندان شبیه خانه نیست. امروز شاید بیش از آنکه نیازمند پرسیدن این باشیم که «آن روز کجا ایستاده بودی؟»، محتاج پرسش دیگری باشیم: امروز حاضری کجا بایستی؟ اگر پاسخ «کنار ایران» است، چرا باید دست پیش آمده را پس زد؟ جامعه ما به اندازه کافی زخم دارد. هنر سیاست و فرهنگ نباید افزودن زخمی تازه بر زخم‌های قدیمی باشد. هنر امروز ما باید تبدیل اختلاف به گفت‌وگو و فاصله به امکان بازگشت باشد. و شاید تصویر نهایی همان تصویر ساده‌ای باشد که قرن‌ها در فرهنگ ما تکرار شده است: در صف نماز جماعت، کسی پیش از ایستادن از نفر سمت راست و چپش نمی‌پرسد چه سلیقه سیاسی داری، چه زمانی قهر کردی، کجا بودی و چه گفتی. آدم‌های متفاوت در یک صف می‌ایستند و وقتی نماز تمام می‌شود، دست یکدیگر را می‌فشارند. نه اختلافشان محو شده، نه گذشته‌شان پاک شده است. فقط پذیرفته‌اند چیزی بزرگ‌تر از اختلافشان وجود دارد. برای ما، امروز، نام آن چیز بزرگ‌تر ایران است. راه بازگشت به ایران را باز بگذاریم. نه از سر فراموشی؛ از سر بلوغ. نه برای پاک کردن گذشته؛ برای ساختن آینده. و نه فقط برای هنرمندانی که امروز بازمی‌گردند؛ برای هر ایرانی که هنوز جایی در قلبش، این سرزمین را خانه می‌داند.

نیز به خودی خود او را از حق تعلق به سرزمینش محروم نمی‌کند. اما پرسش مهم‌تر این است: آیا امروز، در این مقطع از تاریخ ایران، اصلاً مصلحت ما در گشودن پرونده‌های تازه میان ایرانیان است یا در بستن شکاف‌های کهنه؟ کشوری که روزهای دشوار اقتصادی و اجتماعی را تجربه کرده و سایه تهدید و جنگ را نیز بر سر خود دیده است، بیش از هر چیز به سرمایه‌ای نیاز دارد که نه در خزانه بانک مرکزی پیدا می‌شود و نه در چاه‌های نفت: سرمایه همبستگی ملی. این سرمایه را نمی‌توان با بخشنامه تولید کرد. وحدت وقتی معنا دارد که آدم‌های متفاوت بتوانند کنار یکدیگر بایستند؛ وگرنه کنار هم قرار گرفتن کسانی که همه یک جور فکر می‌کنند، نامش وحدت نیست، نامش تشابه است. ما در همین روزهای سخت دیده‌ایم که وقتی پای ایران به میان می‌آید، بسیاری از مرزبندی‌های همیشگی رنگ می‌بازد. آدم‌هایی با پوشش‌های متفاوت، سبک‌های زندگی متفاوت، سلیقه‌های فرهنگی متفاوت و حتی نگاه‌های سیاسی متفاوت، می‌توانند در یک نقطه به هم برسند: ایران. این نقطه مشترک را باید بزرگ کرد، نه کوچک. از همین منظر، بازگشت یک هنرمند به ایران را می‌توان نه تهدید، که فرصت دید. من نمی‌خواهم از نیت آدم‌ها خبر بدهم و هر بازگشتی را «توبه» یا «ندامت» بنامم. شأن انسان بالاتر از آن است که برای ورود به خانه‌اش مجبورش کنیم در برابر دوربین، گذشته خود را انکار کند. اما کسی که می‌توانست آن سوی مرز بماند و زندگی خود را ادامه دهد و در عوض، بودن در ایران و کنار مردمش را انتخاب کرده، دست‌کم انتخابی کرده که باید آن را دید. شاید همین انتخاب، خود حرفی برای گفتن داشته باشد. و اینجاست که حکومت نیز می‌تواند قدرت خود را نه فقط در برخورد، که در مدارا نشان دهد. تساهل همیشه نشانه ضعف نیست؛ گاهی نشانه اعتماد به نفس یک جامعه و یک حاکمیت است. جامعه‌ای که از بازگشت فرزندانش نمی‌ترسد، جامعه‌ای است که به استحکام خویش باور دارد.



محمدرضا مصباح، تهیه‌کننده سینما، در یادداشتی درباره بازگشت برخی هنرمندان به ایران، با تأکید بر اینکه «وطن» نباید به اختلافات سیاسی و داوری‌های مقطعی تقلیل پیدا کند، خواستار باز گذاشتن مسیر بازگشت هنرمندان شد و نوشت: جامعه ایران بیش از آنکه به گشودن پرونده‌های تازه میان ایرانیان نیاز داشته باشد، به ترمیم شکاف‌های گذشته و تقویت سرمایه همبستگی ملی نیازمند است. در یادداشت این تهیه‌کننده آمده است: این روزها خبر بازگشت برخی هنرمندانی که سال‌ها دور از ایران زیسته‌اند، دوباره یک پرسش قدیمی را پیش روی ما گذاشته است: وطن تا کجا وطن است؟ آیا وطن فقط خانه کسانی است که هیچ‌گاه از آن نرفته‌اند؟ فقط سهم کسانی است که در تمام این سال‌ها همان‌گونه اندیشیده‌اند که ما پسندیده‌ایم؟ یا وطن، معنایی بزرگ‌تر از اختلافات سیاسی، دلخوری‌های تاریخی و داوری‌های مقطعی دارد؟ من به دومی باور دارم و شاید برای ما که اهل فرهنگ و هنر هستیم، این باور معنای روشن‌تری داشته باشد. هنرمند بیش از بسیاری از گروه‌های اجتماعی با احساس، اعتراض، هیجان و واکنش به زمانه‌اش زندگی می‌کند. ممکن است سخنی بگوید که بعدها خود نیز آن را نپسندد؛ ممکن است در روزی ملتهد تصمیمی بگیرد که در روزی آرام به گونه دیگری درباره‌اش بیندیشد؛ ممکن است برود، دلگیر شود، اعتراض کند، فاصله بگیرد و حتی خطا کند. اما آیا هر فاصله‌ای باید ابدی باشد؟ حقوق، اساساً برای تنظیم زندگی انسان‌هاست، نه برای ابدی کردن شکاف میان آنان. میان «جرم» و «موضع»، میان «مسئولیت حقوقی» و «داوری سیاسی»، و میان آنچه در صلاحیت محکمه است و آنچه در میدان اختلاف نظر اجتماعی رخ می‌دهد، فاصله بسیار است. طبعاً عبور یک نفر از گیت فرودگاه، گذشته را پاک نمی‌کند؛ همان‌طور که ماندن یک نفر در خارج از کشور

انیمیشن سفینه نجات

کارگردان هادی محمدیان تهیه‌کننده محمد همدانی
به زودی در سینماهای سراسر کشور

SKY
FRAME

